

از آنان و اینان ...
از آنزمان و اینزمان ...
آراده (م) ایل بیگی

۴

حسین محمدزاده ی صدیق : عاشیق‌لار

فهرست :

چند کلمه سر آغاز

۶-۳۳

تعریف عاشیق - ریشه‌های ادبیات عاشیقی - اوزان‌ها - سرودهای ترکان آسیای میانه پیش از میلاد - سرودهای نژادان - ریشه‌ی واژه‌ی عاشیق - ویژگی‌های شعر عاشیقی - انواع عاشیق‌ها - گونه‌های ادبیات عاشیقی - توشما - گرایلی - بابایلی - تجنیس - اوستادنامه - مخمس - منظومه

عاشیق‌های قرون وسطا

۳۵ - ۸۶

عاشیق تورانی - عاشیق عباس توفارقانلی - ساری عاشیق - عاشیق واله - خسته قاسیم

ادبیات عاشیقی در قرن نوزدهم

۸۷-۱۰۸

تکامل شعر عاشیقی - عاشیق محمد - عاشیق عباس گویچه‌لی - عاشیق آیدین - عاشیق چوبان افغان - عاشیق علی گویچه‌لی - عاشیق موسا - عاشیق پری - عاشیق رجب - عاشیق جاوید - موللا جوما - عاشیق حسین شمکیرلی - عاشیق علیسر

۱۰۹ - ۱۱۶

آلبوم - کتابنامه

عاشیق‌لار



ح. صدیق

عاشیق تورانی
عباس توفارقانلی
ساری عاشیق
عاشیق واله
خسته قاسیم
عاشیق علیسر
حسین شمکیرلی
•
فوشا
گرایلی
بابایلی
اوستادنامه

آذر کتاب

طرح جلد با استفاده از تصویر بیکره‌ی «عاشیق‌لار»
ساخته‌ی بهروز حشمت

عاشیق‌لار

تألیف و ترجمه ح. صدیق

انتشارات آذر کتاب، تهران، ۲۵۳۵.

چاپ مسعود سعد

(چاپ ۳۸-۱۹۳۷) آثار کامل بسیاری از عاشیق‌ها
از جمله عاشیق‌اسد (چاپ ۱۹۳۸)، عاشیق‌علسگر
(۱۹۳۷)، عاشیق حسین (۱۹۲۸) و جزاین‌ها
را تدوین کرد.

پروفسور حمید آراسلی و پروفسور محمد
حسن تهماسیب تحقیقات ارزنده در کم و کیف ادبیات
عاشیقی به عمل آوردند و رسالات و مقالات
متعددی چاپ کردند که از جمله می‌توان «آفرینش
عاشیقی» (۱۹۶۰) تألیف مشترک آن دو و اثر
بارزش و علمی «رنالیسم در شعر عاشیقی» اثر
میرزه ابراهیموف (۱۹۶۶) را نام برد. در سال‌های
اخیر متن‌های علمی - انتقادی تقریباً همه‌ی آثار
عاشیق‌های کلاسیک و معاصر نشر شده است*.

چند کلمه :

زندگی گزاران گذشته و تذکره نگاران قدیم
عنایتی به خلاقیت عاشیق‌ها نداشتند و تنها نمونه-
های ادبیات رسمی و کتبی را ضبط کرده‌اند و در-
باره‌ی شعرای «ناسواد» اطلاعاتی داده‌اند. از
همین رو، در سال‌های اخیر و به‌ویژه دهه‌ی سوم
سده‌ی میلادی حاضر، تلاش فراوانی برای گردآوری
آثار و تدوین احوال و تعیین زمان و مکان
عاشیق‌ها به عمل آمد. در این راه بسیاری از
دانشمندان آذربایجان شوروی، از جمله همت
علی‌زاده، اعلیمان آخوندوف، پروفسور محمد حسن
تهماسیب و دیگران کارهای ارزنده‌ی کردند. همت
علی‌زاده علاوه بر دو مجموعه‌ی پر حجم «عاشیق‌لار»

در کشور ترکیه نیز گه‌گاه بعضی پژوهش‌های
علمی در زمینه‌ی ادبیات شفاهی آذربایجان و از
آن میان شعر عاشیقی انجام می‌پذیرد که تلاش‌های
پروفسور «احمد جعفر اوغلو» و «جاهید نوزتلیلی»
را می‌توان به حساب آورد و نیز برخی مقالات
در دوره‌های مجله‌ی «پژوهش‌های فولکلور
ترکی»** و مجموعه‌ی «تورک ساز شاعیرلری»
(آنکارا ۱۹۶۲) به تحقیق در آثار و احوال

* از آن میان آثار، عاشیق‌علسگر (باتو
۱۹۶۳)، عاشیق شمشیر (۱۹۶۳)، موللاجوما
(۱۹۶۶)، خیاط میرزه (۱۹۶۶) ساری عاشیق
(۱۹۶۶)، عاشیق پناه (۱۹۶۶)، عاشیق احمد
(۱۹۶۵) و عاشیق میرزه (۱۹۶۸) را می‌توان ذکر کرد.

**Türk Folklor Arastırmaları

عاشیق‌های آذری زبان اختصاص داده شده است. در ایران، در سال‌های اخیر آذربایجان‌شناس نام‌آور «محمد علی فرزانه» و نویسنده‌ی جوان زنده‌یاد «صمد بهرنگی» مطالعات ارزنده و عمیقی در ادبیات عاشیقی آذربایجان داشته‌اند. در سال ۱۳۴۴ مجموعه‌ی باارزش «بایاتیلار» فراهم آورده‌ی آقای فرزانه در تبریز منتشر شد و در سال‌های ۴۶ و ۴۷ در دوره‌های مجده‌ی خوشه به سردبیری شاعر معاصر ایران احمد شاملو، مقالاتی در ساحه‌ی شناخت ادبیات عاشیقی آذربایجان به چاپ رسید.

با این همه، هنوز شناخت و بررسی ادبیات عاشیقی ارجی و در پژوهش‌های دانشگاهی جایی ندارد و استادان و ادیبان ما، با این گنجینه‌ی زوال‌ناپذیر مدنیت مردم آذربایجان به تماسی بیگانه‌اند و آگاهی‌های سطحی هم از آن ندارند. و بحث در این موارد، اغلب باریشخورد و تحقیر و تسمیخ و «جولک» بر گزار می‌شود.

نگارنده در تدوین مجموعه‌ی حاضر، کوشیده‌ام دورنمایی - هر قدر ناچیز - از گذشته‌ی این فرهنگ اصیل و پربار به دست دهم. کار، ناقص و نارسا و تخریبی در برابر این دریای شگفت‌انگیز و پرامرار است، حتی نتوانستم متن اصلی سروده‌های زیبا و دل‌انگیز عاشیق‌ها را دستکم به انجام کتاب ضمیمه کنم، اما اگر این جزوه در جلب توجه خوانندگان به این فرهنگ سرشار بومی و سوق

آنان به بررسی و پژوهش آن مؤثر افتد، خود را ماجور خواهم دانست.

طرح اصلی کار بر این بود که چند تن از عاشیق‌های شناخته شده‌ی معاصر را نیز معرفی کنیم و نمونه‌هایی از آثار آنان را به دست دهیم. اما در عمل خود را در برابر آفرینش اعجاب‌انگیز این خنیاگران و خداوندان ساز و سخن عاجز و ناتوان یافتم. این کار تنها از گروهی دلپسته و علاقه‌مند ساخته است که با آگاهی‌های علمی و ژرفی از ادبیات عاشیقی و با امکانات و وسایل دانشگاهی، بسیج شوند و رب النوع‌های اساطیر معاصر آذربایجان را هستی دیگر باره بخشند و جاودانه سازند.

عاشیق‌های معاصر آذری ، مالک گنجینه‌ی عظیم هنر و ادبیات تاریخی اسلاف خود هستند و سروده‌های استادانه و دایمانه‌ی خود را با ایده‌های بشر دوستانه و مردمی و با اخذ قوت و الهام از زندگی و طبیعت و حفظ سنن هنر عاشیقی میان مردم رواج می‌دهند و وقت به وقت در مجالس عروسی و جشن‌ها حاضر می‌شوند و هم از این راه زندگی خود را در می‌آورند .

اکنون در آذربایجان کمتر دهکده‌یی توان یافت که جشن‌ها و عروسی‌هاشان بدون عاشیق برگزار شود . حتا در مناطقی که عاشیق نیست ، فرسنگ‌ها راه پیموده می‌شود تا عاشیقی به جشن دعوت شود و مجلس را با سخنان حکمت آموز و ترانه‌ها و منظومه‌های دلنشین خود برگزار کند .

عاشیق ساز می‌نوازد . ساز آلتی است شبیه تار ، مرکب از نه سیم که به سینه می‌فشارند . نام ابتدایی و قدیمی آن قوپوز Qopuz است که چیزی شبیه کمانچه‌های کنونی بوده است . اکنون همراه هر

۶

عاشیق اغلب يك یادو «بالا بانچی» و «زیر ناچی» و «قاوالچی» نیز هستند که او را همراهی می‌کنند . گاهی نیز چند دسته عاشیق یکجا ظاهر می‌شوند و پایکوبی و هنرنمایی می‌کنند .

عاشیق‌های کنونی که در قهوه‌خانه‌ها کار می‌کنند ، همیشه با خود بالا بانچی و زیر ناچی و قاوالچی دارند که دنبالش راه می‌افتند و در زیر و بم آهنگ‌ها و در اوج و فرود آن‌ها مداخله می‌کنند .

معیشت ، حیات و مبارزات مسردم ، نخستین و مهم ترین منبع الهام عاشیق‌هاست که زوایای آن در ساخته‌ها و سروده‌هایشان با مهارتی استادانه تصویر می‌شود . گستره‌ی اصلی و اساسی شعر عاشیقی زندگی مردم ، غم‌ها و شادی‌ها و آداب و رسوم توده‌های مردم است که از اعماق قرون سر بر آورده و دست به دست به روز گاران به ما رسیده است . جامعه - شناسان و پژوهشگران تاریخی با بررسی آثار و نشانه‌های شعر عاشیقی ، توانسته‌اند گوشه‌های تاریک تاریخ قوم ما را در قرون وسطا روشن سازند و تاریخ خیزاب‌ها و نهضت‌های جمعی را تدوین کنند .

تاریخ مدون شعر عاشیقی از اواخر قرن نهم هجری و پس از رستاخیز فرهنگ‌ی شاه اسماعیل ختایی آغاز می‌شود . البته پیش از این تاریخ نیز از وجود عاشیق‌ها و عاشیق‌نامه‌ها خبر داریم . اما نخستین عاشیق که دیوان مدون او به دست ما رسیده ، عاشیق قوربانی ست که همزمان با شاه ختایی بوده است .

ریشه‌های رستاخیز ادبیات عاشیقی در عصر شاه ختایی ، به دوره‌ی حکومت صدساله‌ی قره‌قویونلوها در آذربایجان و اسکان و

جوشیدن کامل ترکان در این سرزمین برمی گردد . در آن زمان به عاشیق «اوزان» Ozan می گفتند. در «کتاب دده قورقود» Dede Qorqud کهن ترین اثر مکتوب آذری ، اوزان نام خنیاگر دوره گردی ست که در شان قهرمانان حماسه می سراید و دعای خیر بدرقه‌ی راه آنان می کند و ترانه‌های دل انگیز می خواند. و دده قورقود خود يك «اوزان» است که قوپوز در دست دارد و پس از پیروزی قهرمان داستان‌ها ، در مجلس حاضر می شود و برایش «سوی» Soy می سراید و «بوی» Boy می خواند.

اوزان‌ها در دوران باستان ، در میان افسراد قبيله‌ها از احترامی خاص برخوردار بودند . این خنیاگران ، قوپوز بر دست ، ایل به ایل و اوبه به اوبه می گشتند و نام سرفرازان قبایل را در سروده‌های خود جاودانه می کردند ، منظومه می ساختند ، داستان می گفتند ، و در عین حال به مثابه‌ی ریش سفید و دانای قوم، مردم را در حل دشواری‌های زندگی یاری می نمودند.

از وجود اوزان‌ها در دور ترین ادوار تاریخی خبر داریم . و دوره‌ی کهن تاریخ ادبیات ترکی سرشار از سروده‌های آنان است . سرمنشأ ادبیات ترکی نیز مانند خود ترکها آسیای میانه است . نخستین آثار و نشانه‌های آن پیش از مسیح عبارت از سروده‌های ستایشی ست که در میان گروههای گوناگون ترکان از سوی کاهنان کهن مانند «شامان‌ها» ، «قام‌ها» ، «تویون‌ها» Toyun ، با کسی‌ها Bakisi «اوزان‌ها» Ozan و غیره سروده می شده است . این شخصیت‌ها که در زمان‌های نسبتاً اخیر ، بویژه در میان اوغوزان تنها «اوزان» نامیده می شدند.

۸

همراه با تقدس روحانی که داشتند از وظایف دینی و کهنات گذشته گام پس نهادند و سازی به نام قوپوز Qopuz بر سینه فشردند و هر گونه احساس‌ها و تمنیات توده‌های خود را به آواز آن ترنم کردند و اسطوره‌ها و افسانه‌ها را دوباره جان بخشیدند . امروزه ما متنی که سرودها و منظومه‌های آنان را در برداشته باشد، در دست نداریم . در منابع چینی ترجمه‌ی شعری آمده است که به سده‌ی دوم پیش از میلاد منسوب است :

Yen-ki-sani kaybettiik
Kadınlarımızın güzelliği artık kalmadı
Ki-liyen dağlarım bırakık
Hayvanlarımız artık bakılmıyacak^۱

در بیشتر منابع تاریخی از دوام شعر اوزان و قوپوز (شعر عاشیقی) در دوران پس از میلاد مسیح سخن رفته است. مورخانی که به مرگ آتیلا اشاره کرده‌اند، از مراسم عزاداری و مرثی‌های اوزان‌های اردوی هون سخن گفته‌اند و چنین ترجمه‌ی بی از آن مرثی‌ها داده‌اند :

«آتیلا ، بزرگترین فرمانروای هون‌ها و پسر مونجوق و فرمانده کل نیرومندترین اقوام، با نیرویی که پیشتر دیده نشده بود، بر «اسکتیا» و «آلمان» ظفر یافت. شهرهای بسیاری از این سرزمین را گشود و رم را به هراس انداخت . رم از ترس از دست دادن سرزمینهای دیگر ، با خواهش و تعهد مالیاتهای سالانه او را از پیشروی باز داشت .

۱ . داتر ، صفحه نورزوردیه . اشعار باستانی ترکان چین شمالی . دانشگاه آنکارا . فاکولته‌ی تاریخ - جغرافیا . ش ۱۹۴۳ .

بیدها از غم شاخه‌هاشان می‌آویزد .
من کودک خانواده‌یی اسیرم ،
ترانه‌ی «خان»ها (فرمانروایان چین) رانمی‌توانم فهمید.

جوانمرد نیرومند را به اسبان تیزپا نیاز است ،
اسبان تیزپا را جوانمردی نیرومند بایسته است.
در زیر ریگهای زرد پنهان می‌مانم (می‌میرم)
و آنگاه نرین و ماده را از هم باز می‌شکاستند.

دختران بر لب پنجره پارچه می‌بافند
صدای دستگاه بافندگی‌شان را نمی‌خواهم شنید .
تنها بوی نفس دختران را می‌شنوم .

ماه نور افشان است، ستارگان می‌لغزند و می‌گذرند ،
تنها درخت نمی‌تواند جنگلی به وجود آورد .
شاه بال آرایه بند شما را می‌سناسم .
هیچگاه فراموشتان نمی‌کنم .

آبهای جاری تپه‌های لونگک
به سوی باختر روانند .

و پس از این همه کار، به مدد خاص سرنوشت بمرد . نه چنان
گمان کنید که در اثر هجوم دشمنان یا خیانت آدمهای خود، بلکه در میان
پایکوبی‌ها و در بطن قومی شکست ناپذیر بدون کوچکترین تلخی
بمرد. این مرگ را که کسی انتقام نخواهد ستاند، کدامین کس تواند
تصویر کرد!...»

سروده‌های منسوب به ترکانی که در سده‌های چهارم، پنجم و
ششم پس از میلاد، در شمال چین تشکیل دولت دادند ، نشانگر آن
است که این نوع شعر در آن زمان شکل پذیرفته بود. این سروده‌ها که
ترجمه‌ی چینی‌شان به دست ما رسیده و آگاهی‌های محدودی درباره‌ی
آنها داده شده است، به راستی شعرهایی زیبا و جا افتاده‌اند :

برگرده‌ی اسب می‌جهم، تازیانه ندارم،
برمی‌گردم و شاخه‌ی بیدی را می‌زنم .
پاهایم را آویزان می‌کنم و می‌نشینم ، نی‌دراز بر لب می‌گیرم
آیندگان و روندگان را غم من می‌میراند .

در اندرون خود غمی دارم،
می‌خواهم اسب شما بی‌تازیانه مباد .
می‌خواهم در آغوش شما بلغزم ،
پاهایم را دراز کنم و زانو به زانوی شما نشینم .

از آن دورها، رودخانه‌ی «ساری ایرماق» را در «منگک- کین» می‌بینم .

۱- فؤاد کؤبرولو، «۱۶ عصر سولون، فدر تورک ساز شاعیرتری» ،
استانبول، ۱۹۳۰ .

تسه ، تسه ... بازهم تسه تسه تسه ...
مولان برکنار در پارچه می‌باقد .
صدای دستگاهش نمی‌آید ،
تنها نفس دختران جوان را می‌شنوم .
از دختر جوئی اندیشه‌اش می‌شوم .

به درازای زندگی اندیشیدم ،
و در زمین‌های خالی چون باد پیچیدم .
در باختر برکناره‌ی لونگک بالا می‌روم ،
نهمین بار راههای پرپیچ و خم را بازمی‌گردم .
کوهها بلندند و دره‌ها ژرفند ،
پاهایم به آهستگی، تلخ می‌سوزد.

می‌پرسم از آنچه به خاطر می‌آورد .
چیزی نمی‌اندیشد،
چیزی به یاد نمی‌آورد .
دیشب دیدم هم او را که به سربازی می‌رفت .

با دست شاخه‌های کوتاه را می‌اندازم ،
بر روی شنهای ریز راه می‌سپارم .

خاقان ، فرمان به بسیجی بزرگ داد .
لیست سربازی دوازده برگ است
در هر لیست از پدرم نیز نامی هست
پدرم را پسری نوریست .

گفته می‌شود این سروده‌ها بیست و چهار سرود هستند و
« سرودهای بی‌زنان » نام گرفته‌اند.^۱ به این سرودها نمی‌توانیم
باید تحلیلی دقیق و متون تاریخی بنگریم . گرچه آگاهی‌ها مان
شک‌آمیز است، اما از وجود شعرو ویژگیهای آن در سده‌های یاد شده
خبر داریم . بنابه یافته‌های پژوهشگران ، ویژگی بارز این شعرها
در آن است که همگانی و اغلب به صورت سرودهای چوپانی و
عاشقانه‌اند. فقط در میان اینها، ترانه‌یی به نام «سرود مولان» که حکایت
از جنگاوری‌های دختری می‌کند که برادر بزرگ ندارد، به تمامی
منظومه‌یی حماسی است.

برای مولای (من) ، سروری نیست
از بازار اسبی و زینی خواهم خرید ،
به جای پدرم عازم جنگگ خواهم شد .
از بازار مشرق اسب زیبایی خرید .

۱- دکتر مخدومه نوزهدیه ، پیشین .

مولان چیزی نمی‌خواهد ،

تنها اسبی درشت اندام می‌خواهد

خاقان بچه را به سرزمین خود می‌فرستد .

افراد خانواده‌اش از آمدن دختر خود خبر می‌گیرند ،
بیرون شهر به پیشواز می‌روند .

خواهران کوچکتر آمدن او را احساس می‌کنند
بیرون در صورت خود را رنگت می‌زنند .

برادر کوچک آمدن خواهر خود را احساس می‌کند .
چاقو می‌کشد و به سوی گوسفندان و خوکان می‌رود .
در اتاقم را بر مشرق گشودم ،
بر صدر طرف مغرب نشستم .

تن پوش جنگی را از تن کندم .
جامه‌ی کهن خود را پوشیدم .
بر کنار پنجره گیسوان زیبای خود را شانه زد ،
پیش آینه‌ی کلی بر سر زد .

از در بیرون شد و دوستان خود را استقبال کرد ،
دوستان شگفت زده شدند .

از بازار مغرب زینی خرید

از بازار جنوب لگام خرید

از بازار شمال نیز تازیانه‌ی دراز گرفت
بامدادن پگاه پدر و مادر را وداع گفت و رفت .

پسین‌گاه بر کنار ساری ایرماق شنیده شد .
دیگر صدای پدر و مادر و دخترها را نمی‌شنید .
تنها خروش ساری ایرماق را احساس می‌کرد .
بامدادن پگاه ، ساری ایرماق را وداع گفت .

پسین‌گاه به تپه‌های هئیی - شان فراز شد .
دیگر صدای پدر ، مادر و دخترها را نمی‌شنید .
تنها شیپهی اسبان بربرهای ئین - شان شنیده می‌شد .
هزار سال پیاده به سوی جبهه رفت .

از کوه‌ها و گدازها چون مرغ تیزبال گذشت .
باد شمالی می‌غرید .

برف بر روی تن پوش آهنی می‌درخشید .
صداهای فرمانده و افسر در جنگت کشته می‌شدند .

سربازان ده سال بعد برمی‌گردند ،

دوازده ساله یکجا زندگی کرده بودند .
دختر مولان را خوب نمی‌شناختند .

پاهای خرگوش‌های نر به هم می‌خورد
خرگوش‌های ماده به حیرت می‌نگرند
خرگوش‌های دوگانه کنار هم راه می‌روند ،
چگونه برتری‌نگی و مادینگی بن فرق می‌نهد ...
ادبیات عاشیقی دنباله‌ای همین سروده‌ها و «عاشیق» ممثل
باز پسین «اوزان» های دیرین است.

واژه‌ی «عاشیق» که به الفبای فارسی «عاشیق» می‌نویسیم، در
ادبیات آذری معانی گوناگونی داشته است که برخی از آن‌ها اکنون
متروک و مهجور شده است. در کتاب دده قورقود این واژه در معنای
دگمه و قاب بازی به کار رفته است :

«مگر، سلطان من ! پسرک دیرسه‌خان، با سه کودک دیگر اردو
آشیق (= قاب بازی) بازی می‌کردند»^۱
هم اکنون نیز این واژه، علاوه بر این معنا، به نام آلت کوچکی
که در سر «ساز» ها جهت کسوک کردن ساز تعبیه می‌کنند نیز اطلاق
می‌شود. اما واژه‌ی عاشیق که «لقب خوانندگان مردم است که هم
می‌خوانند، هم می‌نوازند و هم شعر می‌سرایند»^۲

به نظر پروفیسور محمدحسن تهماسب، ادبیات شناس معاصر، از
کلمه‌ی «عشق» عربی گرفته شده و منطبق با موازین زبانشناسی آذری

۱- «کتاب دده قورقود» جلد ۲، ص ۱۹ .
۲- «لغت نامه‌ی تشریحی آذربایجان»، ج ۱، ص ۱۰۶ .

۹۶

تغییر یافته و نام عمومی خنیاگران دوره گرد آذربایجان شده است .
«ولی خولوفلو» ادبیات شناس اوایل قرن حاضر این واژه را به صورت
«آشق» نوشته و آن را ترکی دانسته است و رابطه‌ی میان این واژه‌ی
ترکی با کلمه‌ی عاشق عربی ایجاد کرده است، و گفته است این هر دو
کلمه هم از نظر فورم و هم از لحاظ معنا شبیه و نزدیک هم هستند و این
شباهت ، بعدها سبب آمیختگی آن دو شده است .^۳
عاشیق هنرمند مردم است. هم شاعر، هم آهنگساز، هم منظومه
سرا، هم خواننده، هم نوازنده، هم رقصنده، هم هنرپیشه و هم داستان-
گوست . به عبارت دیگر در ملک شعر، منظومه ، موسیقی و رقص خلاق
است و هنرمندی است که این همه را با انگشتان ماهر و صدای دلنوازش
اجرا می‌کند.

در روزگاران گذشته ، به این هنرمندان علاوه بر اوزان و عاشیق ،
«وارساق» و «یانشاق» هم می‌گفتند. و به هنرمندترین و شایسته‌ترینشان
«دده» اطلاق می‌شد . که از آن میان می‌توان «دده قاسم» (قرن سیزدهم
هجری) ، «توراب دده» (قرن دوازده ه .) ، «دده یادیار» (قرن ده ه .)
«کرم دده» و مشهور تر از همه «دده قورقود» را نام برد .
ادبیات عاشیقی بازرتین و روشن‌ترین ویژگی‌های آمیختگی -
های هنری را در خود نگه داشته است . گدای این آمیختگی ، با سه
زمینده‌ی هنر یعنی شعر ، موسیقی و رقص وحدت تشکیل

۱- منظومه‌های بوم آذربایجان ۱۹۷۲، ص ۲۸ .
۲- همانجا، ص ۲۱ .

می‌دهد. اما عاشیق برتر والا هنر تر از این همه است. گفتیم عاشیق هم آهنگساز، هم شاعر، هم خواننده، هم نوازنده، هم رقصنده، هم هنرپیشه، هم منظومه سرا، هم اجرا کننده، هم داستانگو و هم رهبر ارکستر است.

برای اجرا کردن مثلاً اوپرای «کوراوغلو» صد ها هنرمند و نوازنده شرکت می‌کنند تا آن را روی صحنه بیاورند، ولی يك عاشیق به تنهایی می‌تواند هر يك از بخش های اوپرا را دردهات و مجالس مردم به خوبی و شایستگی ایفا کند. فرق عاشیق با خواننده در آن است که او ضمن خواندن، آن را با هنرپیشگی ایفا و اجرا هم می‌کند، و فرقی با هنرپیشه هم در این است که در يك صحنه همه ی تمثال ها و رل ها را اجرا می‌کند و در عین حال هم ناقل داستان، هم رهبر اجرا و هم گزارشگر ماجراست.

اما این همه فرق، که بیشتر از این هم هست، زیاد مهم نیست. مهم ترین فرق در آن است که عاشیق به خلاف خواننده و هنرپیشه، محل ماجرا را اساساً خودش می‌آفریند و مؤلف و آهنگساز هم خودش است. ویژگی های شعر عاشیقی را که از این گستردگی و آمیختگی هنری می‌زاید، می‌توان چنین شمرد:

۱. میراث عاشیقی اساساً در حافظه ها نگهداری می‌شود. هم از این رو برای صاحب شدن به چنین ثروتی باید حافظه ی نیرومند و تیز داشت. هر عاشیق استاد، هنگام گزینش شاگرد برای خود، ضمن آزمایش قابلیت صدا، نفس، دست، زبان، انگشت و رقص،

حافظه اش را نیز می‌آزماید. یکی از مستشرقان که در باره ی حماسه - های «کوراوغلو» تحقیق کرده، درباره ی عاشیق های آذربایجان گفته است: «قوت حافظه ی آنان (= عاشیق ها) مخصوصاً حیرت افزاست. هر چه که از آن ها بخواهی، بلافاصله، بی آنکه مکث کنند، پسا اشتباه کنند، تمام ماجرا را از سر تا ته و بامتانت بیان می‌کنند».

۲. انتقال این میراث از نسلی به نسلی دیگر نیز شفاهی بوده است.

۳. ویژگی دیگر، و شاید ویژگی اساسی شعر عاشیقی «بدیهه - سازی» است. بدین معنا که ضمن ایفا کردن خلق کند، و ضمن خلق کردن ایفا کند. هر عاشیق که اندک قابلیت سرودن و خلاقیت داشته باشد، بدیهه ساز می‌شود. ولی مسلماً تنها عاشیق های توانا و والا قدرت هستند که در حین بدیهه سازی آثار ارزنده ی ادبیات عاشیقی را می‌آفرینند.

۴. دیگر این که آفرینش عاشیقی روندی طبیعی و جاندار دارد، بدین معنا که بدون نوشته و کتاب و نت، مستقیماً با تسوده های مردم وابسته است. ادبیات عاشیقی کاملاً ادبیات رسمی نیست، کاملاً فولکلور هم نیست. از نظر نگاه این که متن ثابت ندارد، فولکلور و از دیدگاه این که «خالق» معین دارد به ادبیات رسمی نزدیک است.

۵. به خلاف ادبیات رسمی که نمونه های آن از همان روز که نوشته و ثبت می‌شود، به همان صورت می‌ماند و تغییر نمی‌پذیرد، آثار عاشیقی در هر ایفا دستخوش دگرگونی هایی می‌شود. چنان که

۱. آ. خویزگر «کوراوغلو». نفیس ۱۸۵۶ (به زبان روسی).

بیشتر بیاناتی‌های «ساری عاشیق» از سوی توده های مردم دوباره سازی شده و جز و گنجینه ی فولکلور درآمده است. مردم این بیاناتی ها را صیقل داده ، صاف تر کرده ، از جان و دل بر آن مایه گذاشته اند و زنده نگه داشته اند .

وابستگی ادبیات عاشیقی با فولکلور از این جهت است که هر عاشیق اولاً هنگام خلق اثر از آثار غنی و سرشار فولکلوریک پیش از خود بهره می جوید و مایه می گیرد و ثانیاً اثرش پس از آفریده شدن ذهن به ذهن میان مردم می گردد و در ایفای عاشیق های استاد و حرفه یی تغییر می یابد و کامل تر می شود. بدین جهت حتا توان گفت که هراتر عاشیقی اثر جمعی ست تا فردی ، و این است که گوئیم وابستگی عمیقی با آفرینش شفاهی مردم دارد .

طبق سنتی برای ارزیابی قدرت هر عاشیق پرسش هایی نظیر پرسش های زیر از او می کنند :

الف. استاد کی ست ؟

ب. کدام منظومه هارا می دانی ؟

پ. کدام آهنگک های عاشیقی را می توانی بنوازی ؟

ت. چند قطار شعر بلد هستی ؟

ج. چند شاگرد پرورش داده ای ؟

هر عاشیق جو ابگوی عیب ها و ایرادهای شاگردانش نیز است. حتا مسؤولیت مناسبات آنان را با مردم دارد .

می بینیم هر یک از انواع هنروری های عاشیق ها محتاج تدقیق

۴۰

و پژوهشی ژرف و همه جانبه است و هنوز نخستین گام هارا هم برنداشته ایم. و مهم ترین این انواع، هنر سخنسازی یا «ادبیات عاشیقی» است که در این دفتر از نمایندگان برجسته ی آن سخن خواهیم گفت.

باری ، ادبیات عاشیق ها ، دنباله ی سنت ادبی اوزان هاست و تنها نوع ادبیات شفاهی آذری ست که کمتر دچار دگرگونی شده است و سراینده ی شعرها معلوم و مشخص است. زیرا همیشه در انجام سروده ها نام یا تخلص عاشیق ذکر می شود، و چنان که گفته شد هر چند این جنبه، شعر عاشیقی را به ادبیات کتبی و رسمی نزدیک می کند ، ولی به جهت این که اغلب آثار و اشعار عاشیق ها تا روزگار حاضر صورت نوشته نیافته و ثبت نشده ، و سینه به سینه های باز پسین انتقال یافته و در دگرگونی های اجتماعی و سیاسی مردم کم و بیش شکل عوض کرده و با رنگ های تازه تر جان گرفته است و همیشه میان مردم عادی رایج بوده و در مبارزات و ستیزهای آنان به کار گرفته می شده ، جزو ادبیات شفاهی و فولکلور به شمار می آید و خود تأثیر مهمی در آفرینش بسیاری از شاعران و سراینندگان کلاسیک آذری داشته است. مثلاً «ملا پناد واقف» شاعر سترگ اندیش دو قرن پیش ، تنها با تغذیه ی مستقیم از ادبیات عاشیقی ، توانست رئالیسم تاریخی را در ادبیات رسمی آذری بنیان نهد و مکتب نوینی ایجاد کند. حتا روایت شده است که واقف شعور ساز می نواخت و عاشیق بود .

باری ، عاشیق های آذربایجان را می توان دودسته کرد :

۱) دسته یی که تنها مهارت نواختن و خواندن دارند و خلایقیت

هنری و ادبی‌شان ضعیف است، و سروده‌ها، منظومه‌ها و روایات عاشیق‌های ماهر را از حفظ و اجرا می‌کنند و بدین ترتیب از زوال آن‌ها جلوگیری می‌نمایند و به نسل بعد انتقال می‌دهند.

۲) دسته‌ی دیگر عاشیق‌های ماهر و استاد، که استعداد و طبع شعری سرشاری دارند و علاوه بر آن که ترانه‌ها و رنگ‌های مردم را در ساز اجرا می‌کنند، خود روایت‌ها، منظومه‌ها، ترانه‌ها و رنگ‌های جدید خلق می‌کنند و استادان شعر و موسیقی بومی به شمار می‌روند.

عاشیق‌ها گذشته از آن که در طول تاریخ هم‌ه‌ی آهنگ‌های بومی و فولکلوریک را اجرا کرده‌اند، خود بیش از ۷۲ آهنگ برای ساز نیز آفریده‌اند که با احوال، روحیه، اضطرابات، مبارزات و پیروزی‌ها و شکست‌های قهرمان منظومه‌ها تطبیق داده شده است. از آن میان می‌توان آهنگ‌های مشهوری چون: دوبیتی، دیلقمی، یوردیشری، ساری تئل، گرایلی، کرمی، یانبیق کرم، مخمس و جز این‌ها را نام برد.

